

سیمای پادشاهان در مثنوی معنوی^۱

مهدیه فلاح تفتی^۱

^۱کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

چکیده

مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، یکی از بزرگترین شاعران قرن هفتم هجری است که کتاب ارزشمند و گرانسنگ مثنوی را در قالب شش دفتر سروده است. او در این کتاب ضمن بیان مفاهیم والای عرفانی، تصویری از زندگی، طبقات اجتماعی، آیینها و آداب و رسوم و اعتقادات اجتماعی زمان خود را به تصویر کشیده است. یکی از مهمترین طبقات اجتماعی که مولانا در مثنوی خود یاد کرده پادشاهان است. او ضمن بیان برخی از رسوم تشریفاتی در داخل و خارج دربارها نظیر بار دادن، دست بوسی و زمین بوسی، خطبه خواندن و سکه زدن به نام پادشاه، پنج نوبت زدن، دورباش زدن و نواختن طبل و کوس شاهی، به انواع بخششهای شاهان مانند بخشیدن خلعت و اقطاع اشاره کرده است. او مجازاتها و شکنجه های شاهان را اعم از به زندان افکندن، حبس در سیاه چال، به دار آویختن، تخته بند کردن، کتک زدن، در غل و زنجیر نهادن و به چهار میخ کشیدن بیان نموده است و در ضمن به برخی از خصوصیات اخلاقی عموم پادشاهان نظیر قساوت و زورگویی و استبداد و حسادت و تکبر و خشم و خونریزی و ... اشاره کرده است. بررسی طبقات مختلف اجتماعی برای نسل حاضر و آینده هم عبرت و اعتبار است و هم راهگشای افراد علاقه مند، به سوی جامعه ای بهتر و ایده آل.

واژه های کلیدی: پادشاهان، بخشش، مجازات.

^۱داوری و گزینش توسط کنگره بین المللی زبان و ادبیات مشهد

۱- مقدمه

آشنایی با مهمترین و بالاترین طبقه اجتماعی روزگاران گذشته، یعنی پادشاهان و آنها در کتاب گرانسنگ و ارزشمند مثنوی معنوی مولانا که بحق آینه تمام نمای اوضاع اجتماعی و از مهمترین کتب قرن هفتم به حساب می‌آید، علاوه بر اینکه مایه عبرت و اعتبار است، به درک بهتر و بیشتر این متون کهن کمک می‌کند. در تاریخ از آداب و رسوم مخصوص دربارها، ظلم و ستم‌های پادشاهان و از تجملات و تشریفات دربارها زیاد سخن به میان آمده است؛ اما یافتن این امور در شعر عرفانی، آنها را از عارف دلسوخته‌ای چون مولانا مایه بسی شگفتی و تحسین است. به بیان دیگر کتاب ارزشمند مثنوی به مثابه دریایی متلاطم از عرفان و اخلاق و پند و اندرز است و اجتماعیات و بخصوص طبقات مختلف اجتماعی و در رأس آنها طبقه پادشاهان مانند مروریدی در صدف خودنمایی می‌کند؛ اما با این وجود، تا کنون تحقیق جامع و مستقلی در این باب صورت نگرفته و جز اشاراتی گذرا در کتبی همچون «شکوه شمس» و «آشنایی با مولوی» و چند کتاب دیگر، البته آن هم به صورت مختصر، منبع دیگری در این زمینه وجود ندارد. توجه به این امر و ضرورت سیر و تأمل در آثار بزرگانی چون مولانا و بررسی افکار حاکمان روزگاران آنها که نمونه‌ای از مستبدترین و خشن‌ترین حاکمان تا آن زمان بودند، خود ضرورتی دیگر رادر این باره رقم می‌زند.

۲- ادبیات تحقیق

تحقیق ذیل به صورت بنیادی و روش آن به صورت توصیفی است. لذا نخست مثنوی مولانا به صورت کامل مطالعه و بررسی گردید و مطالب مورد نظر استخراج شد. سپس به منابع و مآخذ تاریخی و شیرین مشابه و هم دوره مثنوی مراجعه و از مطالب مورد نظر و مربوط به تحقیق فیش برداری صورت گرفت. سپس مطالب فراهم آمده مورد تحلیل و بازنگری واقع شد و به رشته تحریر درآمد. امید است مورد قبول و بهره قرار گیرد.

الف) برخی از رسوم تشریفاتی پادشاهان

در گذشته، پادشاهان مهمترین و بالاترین طبقه اجتماعی را تشکیل می‌دادند. آنها که با تسلط بر جان و مال مردم، به زور بر آنها حکومت کرده و در راه حفظ و بقای این حکومت از انجام هیچ ظلمی کوتاهی نمی‌کردند. در این مبحث سعی می‌کنیم با روش و رسوم این دسته بیشتر آشنا شویم:

۱- رسوم تشریفاتی در داخل دربار

▪ بار دادن

بار دادن یکی از مهمترین تشریفات درباری است. کلمه بار در اصطلاح، به معنای اجازه ورود به خدمت پادشاه است. سلاطین در گذشته، دو نوع وقت ملاقات داشتند: یکی عمومی که به بار عام معروف بود و در آن پادشاه، همه خدمتکاران، سفرا و افراد دربار را به حضور می‌پذیرفت. دیگری وقت ملاقات خصوصی بود که تعلق به عده بخصوصی داشت و به بار خاص مشهور بود.^۲

۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ذیل واژه «بار». «منوچهری» نیز در اشعار خود به «روز بار» اشاره دارد :

ابر بینی فوج اندر هوا در تاختن آب بینی موج موج اندر میان رودبار

این چو روز بار لشکرش میر میرزاد وان چو روز عرض پیلان پیش شاه شهریار

(منوچهری دامغانی، دیوان منوچهری، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چ پنجم، تهران: زوار، ۱۳۶۳، ص ۲۸).

اگرچه در مثنوی، تنها به نام بار، بدون اشاره به عام و خاص بودن آن اکتفا شده است؛ اما در برخی دیگر از منابع مشهور؛ از جمله «سیاستنامه» کیفیت بار دادن را به طور مشروح می‌توان ملاحظه کرد.^۳

شاه را شرم آمد از وی روز بار که به شب، بر روی شه بودش نظر

(مثنوی، ۶/۲۹۱۵،^۴)

مولوی در جایی دیگر از «بارنامه» که پروانه بار یافتن به درگاه پادشاهان است،^۵ چنین یاد کرده است:

گر نبودی ای پلیدیهای ما کسی بُدی این بارنامه آب را؟

(همان، ۵/۲۰۹)

▪ دست بوسی، پابوسی و زمین بوسی

یکی از آداب تشریفاتی که از زمانهای گذشته، رعایت آن در موقع رسیدن به حضور پادشاهان لازم بوده، دست‌بوسی، پابوسی و زمین بوسی است. آنطور که از برخی از کتب تاریخی استنتاج می‌شود، در ادوار گذشته، حتی وزیران و امیران نیز به طور مستقیم اجازه بوسیدن دست پادشاه را نداشتند و تنها می‌توانستند دست ایشان را در حالی که در آستین بود، بوسه دهند؛ برای اینکه مبدا لب و دهانشان با دست مبارک پادشاه تماس پیدا کند. سپس این وضع تغییر کرد و به جای بوسیدن دست، زمین را می‌بوسیدند؛ اما در همین زمانها نیز افرادی از این امر معاف بودند؛ از جمله ولیعهدان، قاضیان، فقیهان، زاهدان و قاریان؛ در عوض افراد سپاه و مردم عوام حتی حق بوسیدن زمین را هم نداشتند؛ زیرا لیاقت داشتن چنین افتخاری در آنها نبود.^۶ شواهد موجود در مثنوی نشان می‌دهد که این آداب و تشریفات در زمان آفرینش این کتاب نیز، همچنان به قوت خود باقی است:

هر که بار سلطان شود او همنشین بر درش بودن بود عیب و غبین

دست بوشش چون رسد از پادشاه گر گزیند بوس پا، باشد گناه

(همان، ۶۸، ۱/۱۷۶۷)

راه جست و راه دادش شاه زود چون زمین بوسید، گفتش: هی، چه بود؟

(همان، ۶/۲۵۲۵)

۳. «خواجه نظام الملک» در کتاب سیاستنامه خود درباره کیفیت بار دادن شاهان چنین می‌گوید: «بار دادن را ترتیبی باید بر آن نسق که اول خویشاوندان درآیند سپس از آن معروفان حشم، پس از آن دیگر اجناس مردمان و چون همه یکجا می‌آیند، میان وضع و شریف فرق نباشد و نشان بار آنکه پرده بردارند و نشان آن که بار نباشد جز کسی را که خوانند، علامتش آن بود که پرده فروگذارند تا بزرگان و سران لشکرش به درگاه فرستند، بدین علامت که بدانند که بار هست امروز یا نه؟ ...» (خواجه حسن بن علی نظام الملک، سیاستنامه «سیرالملوک»، به تصحیح عباس اقبال، تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۲۰، ص ۱۴۷).

۴. محمد استعلامی، شرح مثنوی معنوی، چ دوم، تهران: زوار، ۱۳۶۹.

۵. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل واژه «بارنامه».

۶. هلال بن محسن صابی، رسوم دارالخلافه، تصحیح میخائیل عواد، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۱. «فرخی سیستانی» نیز در اشعار خود از رسم زمین بوسی در حضور پادشاهان یاد کرده است:

آن خواجه‌ای که چشم همه خواجهگان به اوست بوسیده هر یکی زمی او، هـزار بار

(علی فرخی سیستانی، دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چ چهارم، تهران: زوار، ۱۳۷۳) ص ۵۲.

اندر آمد مست پیش شاه چین زود، مسـتانه ببوسـیدش زمـین

(همان، ۶/۴۳۹۲)

۲- رسوم تشریفاتی در خارج از دربار

▪ خطبه خواندن و سکه زدن به نام پادشاه

خطبه خواندن به نام پادشاه یا خلیفه بر سر منبر و دعای خیر برای او در روز جمعه و روز عید و نیز سکه زدن به نام شاه که نوعی اعلام استقرار سلطنت پادشاه است، از جمله رسومی است که از زمانهای بسیار دور یعنی از دوران باستان آغاز شده و کیفیت آن در برخی از کتب مربوط به دستگاه خلافت آمده است.^۷ در مثنوی نیز این رسوم چنین بیان شده است:

جز کیا و خطبه‌های انبیا

خطبه شاهان بگردد وان کیا

نام احمد تا ابد بر می‌زنند

... از درمها نام شاهان بر کنند

(همان، ۱۱۰۵، ۱/۱۱۰۳)

تا شوی خوش، چون سمرقند و دمشق

جمع باید کرد اجزا را به عشق

پس توان زد بر تو سکه پادشاه

جو جوی، چون جمع گردی ز اشتباه

(همان، ۹۰، ۴ / ۳۲۸۹)

طبق نقل برخی از منابع، در ایران باستان نقش خدایان را روی سکه‌ها حک می‌کردند. بعدها نیز نام پادشاهان و نیز گاهی تصویر آنها، زینت بخش سکه‌های رایج شد:^۸

نام تو بر زر و بر نقره زنم

رونقت را روز روز افزون کنم

(همان، ۱/۱۲۰۱)

نقره می‌مالند و نام پادشاه

همچو قلابان بر آن نقد تباه

(همان، ۱/۲۱۴۱)

در یکی از منابع تاریخی، در خصوص کیفیت سکه زدن به نام پادشاه چنین آمده است: «دارنده وظیفه سکه باید در گزاردن علامت سلطان بر روی درمها و سکه‌ها مراقبت کند؛ تا مبادا سکه‌های ناسره و مغشوش رواج یابد و علامت مزبور، عبارت از مهر آهنی ویژه این کار است که آن را بر روی سکه می‌زنند و بر روی آن مهر، نقش و

۷. هلال بن محسن صابی، رسوم دارالخلافه، ص ۵۷.

در «تاریخ بیهقی» نیز چنین می‌خوانیم: «... و روز آدینه به تکیانباد خطبه به نام سلطان مسعود کردند، خطیب سلطانی و حاجب بزرگ و همه اعیان به مسجد آدینه حاضر آمدند (ابوالفضل بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران: خواجه، ۱۳۶۲) ص ۴. در کتاب «ترجمه تاریخ یمینی» نیز چنین آمده است: «سکه و خطبه آن دیار [قصدار] به القاب میمون ناصرالدین آراسته می‌دارد». (ناصر بن ظفر جرفاذقانی، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، چ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷) ص ۲۷.

۸. عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، چ پنجم، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۴۹۹.

نگارهای مخصوصی است. پس از آنکه اندازه سکه معین می‌شود، مهر را به وسیله چکشی بر روی درهم و دینار می‌زنند تا نقش و نگارهای مزبور بر روی آنها مرتسم شود.^۹

مولانا جلال الدین نیز در اشعار خود به مهر مخصوص ضرب سکه اشاره کرده است:

زَرِّ عقلت ریزه است ای مستهم بر قراضه، مهر سکه چون نهم؟

(همان، ۴/۳۲۸۷)

▪ پنج نوبت زدن

یکی دیگر از رسوم معمول در دربار سلاطین که جزء تشریفات درباری به حساب می‌آید و نشانه دوام سلطنت و استقلال در امور پادشاهی است، پنج نوبت زدن بر در سرای آنهاست. این عمل تا قبل از سلطنت «سلطان سنجر» سه نوبت در شبانه روز تکرار می‌شد؛ اما بعد از عهد او مقرر شد که به جای سه نوبت، در پنج نوبت وقت نماز انجام شود. برای پنج نوبت زدن، از آلاتی مثل دهل، طنبک، نای و تاس استفاده می‌کردند.^{۱۰} در آثار مولوی نیز مانند دیگر شعرا، رد پای این رسم را می‌توان یافت:

پنج نوبت می‌زنندش بر دوام همچنین هر روز تا روز قیام

(همان، ۴/۲۸۰۱)

آنکه ملکش برتر از نوبت تنند برتر از هفت انجمش نوبت زنند

(همان، ۱/۱۳۷۰)

نکته جالب توجه در اینجا این است که برای ولیعهدان و امیران سپاه نیز در صورتی که آنها در سفر بودند و دور از پیشگاه به سر می‌بردند، در اوقات نماز طبل می‌نواختند.^{۱۱}

▪ دورباش زدن

از جمله تشریفات که هنگام خروج شاه از کاخ و حضور او در معابر عمومی صورت می‌گرفته، متفرق کردن مردم به وسیله شمشیرهای زرین و نیزه‌های دوبارش بوده است. دورباش، نیزه‌ای بوده دو شاخه، دارای چوبی مرصع که در قدیم پیشاپیش شاهد می‌بردند و فریاد می‌زدند: «کنار بروید، کنار بروید» تا مردم بدانند که پادشاه می‌آید و خود را کنار بکشند:^{۱۲}

۹. عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه، ص ۴۳۴.

۱۰. مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، چ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷، ج ۴، قسمت ۱، ص ۶۹.

«شیخ سعدی» نیز در بوستان به «پنج نوبت» اشاره دارد:

بـــــرو پنج نوبت بـــــزن بر درت چو یـــــاری موافـــــق بود در بـــــرت

(مصلح الدین سعدی شیرازی، کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، چ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶) ص ۳۵۵.

و «خاقانی» نیز گوید:

جاه او در یک دو ساعت بر سه بعد و چار طبع پنج نوبت می‌زند در شش سوی این هفت خوان

(افضل الدین خاقانی شروانی، دیوان، به کوشش سید ضیاء الدین سجادی، چ دوم، تهران: زوار، ۱۳۵۷) ص ۳۲۷.

۱۱. هلال ابن محسن صابی، رسوم دارالخلافه، ص ۱۱۱.

۱۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل واژه «دورباش». «سنایی» نیز در اشعار خود به دورباش اشاره کرده است:

هست شاهان را زمان برنشست	هول سرهنگان و صارمها به دست
دور باش و نیزه و شمشیرها	که بلرزند از مهابت شیرها
بانگ چاووشان و آن چوگانها	که شود سست از نهیبش جانها
این برای خاص و عام رهگذر	که کندشان از شهنشاهی خبر
از برای عام باشد این شکوه	تا کلاه کبر نهند آن گروه
تا من و ماهای ایشان بشکند	نفس خود بین فتنه و شرکم کند
شهر از آن ایمن شود کآن شهریار	دارد اندر قهر، زخم و گیر و دار
پس بمیرد آن هوسها در نفوس	هیبت شه مانع آید زان نحوس

(همان، ۷۹-۴/۳۷۷۲)

و یا در جایی دیگر:

غیرت من بر سر تو دور باش می‌زند کای خس از اینجا دور باش

(همان، ۲/۲۱۱۴)

رسم دورباش زدن، از دوران جاهلیت در میان پادشاهان رایج بوده است. در زمان خلفای راشدین این تشریفات ملغی شد و خلیفه، مانند مردم عادی رفت و آمد می‌کرد. «ابوبکر» در زمان خلافت خود، تنها در کوچه و بازار به راه می‌افتاد و حتی به گله گوسفندان خود سر می‌زد. «عمر» نیز همیشه پیاده و بدون تشریفات حرکت می‌کرد؛ اما در دوره خلافت «معاویه» وضع فرق کرد. او عده‌ای از نگهبانان مخصوص را به کار گرفت که شمشیر به دست، بالای بام مسجد کشیک دهند تا نمازش را تمام کند و هر وقت هم که سوار اسب می‌شد، عده‌ای با چماق و گرز، پیاده در اطرافش راه می‌افتادند؛ تا مبادا بدخواهان گزندی به او برسانند. بعدها خلفا و پادشاهان به جای اسب، بر محملها و تختهای روان حرکت می‌کردند و عده‌ای را با شمشیر و گرز آهنین و تیروکمان، پیاده به دنبال خود می‌انداختند. «هارون» از این حد هم تجاوز کرد و غلام بچه‌هایی را به نام «گروه مورچه» برای خود استخدام نمود که در دو طرف جاده راه می‌افتادند و بر مردم سنگریزه می‌زدند تا کسی جرأت جلو آمدن نکند.^{۱۳}

دورباش زنان یا به اصطلاح مولوی «چوبداران» - که طول آنها گاهی به چند میل نیز می‌رسید.^{۱۴} محافظان شاه محسوب می‌شدند و در راه انجام وظیفه حمایت، از مجروح کردن مردم ابایی نداشتند:

سوی جامع می‌شد آن یک شهریار خلق را می‌زد نقیب و چوبدار

دور باش تو و متـرس حصار

جز ز عدل تو نیست اندر کار

(مجدود بن آدم سنایی: حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه، تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸) ص ۵۴۲. «جوبنی» نیز در تاریخ خود چنین گفته است: «... هر شاگرد پایگاهی، خداوند حرمت و جاهی و هر فراشی، صاحب دور باشی» (عطاملک جوبنی، تاریخ جهانگشای جوبنی، تصحیح علامه قزوینی، چ دوم، تهران: بامداد، تاریخ مقدمه ۱۳۳۰) ص ۵.

۱۳. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، چ ششم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹، صص ۱۰۱۶، ۱۰۱۷.

۱۴. همانجا.

آن یکی را سر شکستی چوب زن
وان دگر را بر دریدی پیرهن
در میانه، بیدلی صد چوب خورد
بی گناهی که برو از راه برد

(همان، ۶۷ - ۶/۲۴۶۵)

▪ نواختن طبل و کوس

یکی دیگر از آداب و تشریفات شاهنشاهی، نواختن طبل و کوس و دهل به هنگام حرکت شاه به قصد سفر و به هنگام بازگشت اوست. این آلات را چنانکه مولوی نیز اشاره دارد، شتران قوی هیکل و تیزرو حمل می کردند:

اشتری بُد کاو بدی حمال کوس
بختیی بُد پیشرو همچون خروس
بانگ کوس و طبل بر وی روز و شب
می زدی اندر رجوع و در طلب

(همان، ۹۴، ۳/۴۰۹۳)

بدیهی است که اشتر حمال طبل شاهی که با صدای مهیب آن عادت دارد، از نوای تبوراک^{۱۵} کودک کشاورز نهراسد:

پیش او چه بود تبوراک تو طفل؟
که کشد او طبل سلطان، بیست کفل

(همان، ۹۷، ۳/۴۰۹۷)

علاوه بر مثنوی در برخی از کتب تاریخی نیز، به نواختن طبل و شیپور پیشاپیش پادشاه، به عنوان یکی از آداب تشریفاتی دربار اشاره شده است: «پیشاپیش خلیفه شیپورچیان با شیپور طلا، سپس شیپورچیان با شیپور نقره، آنگاه با شیپور برنج و بعد از آن طبّالان با طبلهای نقره و پرچمداران پیاده و سواره می آمدند».^{۱۶}

(ب) اخذ مالیات

یکی از قوانین ظالمانه حاکم بر جامعه آن روز، اخذ مالیات از طبقات زحمتکش جامعه، بخصوص کشاورزان و پیشه‌وران بود. این وجوه که اغلب با زور و تهدید به دست می آمد، صرف خوشگذرانیها، عیاشیها و لشکرکشیهای شاهان می شد. از مشهورترین انواع مالیات که در مثنوی نیز چندین بار از آن یاد شده «خراج» است و آن مالیاتی است که از حاصل مزروعات گرفته می شد.^{۱۷} ناگفته پیداست که پرداخت این مالیات، بر عهده رعایا بوده است:

۱۵. تبوراک، طبلی باشد کوچک که زارعان به جهت رمانیدن جانوران از کشتزار نوازند (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه «تبوراک»).

۱۶. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۱۰۱۷.

۱۷. علی اکبر نفیسی (ناظم الاطباء)، فرهنگ نفیسی، تهران: خیام، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۱۲۳۹.

بجز ابیات یاد شده در متن در دفتر دوم مثنوی بیت ۳۴۸۷ و دفتر پنجم بیت ۸۴۸ نیز به خراج اشاره شده است.

«سعدی» نیز در اشعار خود چنین گوید:

خراج اگر نگذارد کسی به طیبیت نفس
به قهر از او بستانند و مزد سرهنگی

(مصلح الدین سعدی شیرازی، کلیات سعدی، ص ۱۹۲).

در «تاریخ بیهقی» نیز چنین می خوانیم: «امیر، ایشان را امان داد تا جمله گریختگان بازآمدند و خراج بپذیرفتند...»

(ابوالفضل بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، ص ۱۱۶).

ز آنکه پیلیم دید هندوستان به خواب	از خراج اومید بر، ده شد خراب
از مشارق وز مغارب بی لجاج	سوی تو آرند سلطانان خراج
پادشاهان جهان از بدرگی	بو نبردند از شراب بندگی
ورنه ادهم وار، سرگردان و دنگ	ملک را بر هم زدندی بی درنگ
لیک حق بهر ثبات این جهان	مهرشان بنهاد بر چشم و دهان
تا شود شیرین بر ایشان تخت و تاج	که ستانیم از جهانداران خراج
از خراج ار جمع آوری زر چو ریگ	آخر آن از تو بماند مُرده ریگ
(همان، ۶۷۱ - ۴/۶۶۷)	

ج) تیر شاهی

تیر شاهی، تیری بود از جعبه دان مخصوص شاه که نام پادشاه بر روی آن حک شده بود.^{۱۸} با در دست داشتن این تیر شخص در امان بود و حتی مأمورین نیز نمی‌توانستند به او تعرض کنند. به همین سبب به این تیر «تیر امان» نیز گفته می‌شد:

دور باش غیرتت آمد خیال	گرد بر گرد سراپرده جمال
بسته هر جوینده را که راه نیست	هر خیالش پیش می‌آید که بایست
جز مگر آن تیز گوش تیز هوش	کش بود از جیش نصرت‌هاش جوش
نجهد از تخیلها، نی شه شود	تیر شه بنماید، آنکه ره شود
(همان، ۳۷۰ - ۵/۳۶۷)	

د) امان نامه

امان‌نامه، نامه‌ای است که در ضمن آن زنهار و امان دهند.^{۱۹} گاهی پادشاه مجرمی را به علتی مورد عفو قرار داده، به او نامه‌امانی می‌داد که در این صورت هیچ کس حق تعرض به وی را نداشت. این عفو در مواقع خاص صورت می‌گرفت؛ مثلاً وقتی که مجرم حق هم نمک شدن را به شاه یادآوری می‌کرد، پادشاه از روی لطف و کرامت، او را می‌بخشید و به وی امان‌نامه می‌داد. مولانا نیز در اشعار خود از امان‌نامه، با عنوان «صله شاهنشهی» یاد می‌کند:

در حقیقت هر یکی مو زان کهی است
کآن امان نامه، صله شاهنشهی است

۱۸. محمد پادشاه(شاد)، فرهنگ آندراج، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام، ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۱۲۵.

۱۹. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل واژه «امان نامه». در برخی از منابع قدیم از امان نامه با عنوان «زنهارنامه» یاد شاه است، چنانکه در قابوسنامه چنین می‌خوانیم: «امیر خوراسان از آن حال عاجز شد و متحیر بماند و خطی و مهری و زنهار نامه‌ای فرستاد که ما وی را عفو کردیم». (عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر وشمگیر زیاری، قابوسنامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چ سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۲۱۲).

(همان، ۳۸۷۲/۶)

ه) بخشش شاهان

هنگام سیر در گوشه و کنار مثنوی، به پادشاهان بخشنده زیادی بر می‌خوریم که در سخاوت به قول معروف دست «حاتم طایی» را از پشت بسته‌اند، نمونه این شاهان بخشنده، خلیفه بغداد است که سبوی آن شور اعرابی را پر از طلا می‌کند و به او تحویل می‌دهد:

چون خلیفه دید و احوالش شنید آن سبو را پر ز زر کرد و مزید

(همان، ۲۸۵۳/۱)

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که سخاوت سلاطین روشهای متنوعی داشته که شرح آنها در اینجا مورد نظر ما نیست. هدف ما در این مبحث آشنایی با دو روش بخشندگی است که در مثنوی از آنها یاد شده است:

▪ دادن خلعت

هر گاه یکی از درباریان شاه خدمت شایسته‌ای انجام می‌داد و یا به مقام بالاتر ارتقا می‌یافت، از طرف شاه مورد تحسین و تشویق قرار می‌گرفت که یکی از اقسام این تشویق، دریافت خلعت بود:

بندهات چون خدمت شایسته کرد آن عرض، نه خلعتی شد در نبرد

(همان، ۲۹۸۱/۲)

خلعت، در واقع عبارت است از: دستار، جامه و کمر بند که پادشاه یا امیر به یکی از عمال خود بپوشاند.^{۲۰}
گفت: شاباش و بدادش خلعتی گوهر از وی بستد آن شاه و فتی
کرد ایشار وزیر، آن شاه جود هر لباس و حله کاو پوشیده بود

(همان، ۴۱، ۴۰/۵)

▪ دادن اقطاع (تیول)

یکی دیگر از اقسام سخاوت شاهان که نام آن در مثنوی آمده، دادن اقطاع به کارگزاران دولتی است. اقطاع یا تیول، در اصطلاح این است که پادشاه قطعه زمین یا روستایی را به یکی از نوکران خود واگذار کند تا او از مالیات و منافع دیگر آن استفاده نماید.^{۲۱}

۲۰. مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۴، قسمت ۱، ص ۷۶. «فرخی سیستانی» نیز در خلال اشعار خود ضمن مدح «خواجه احمد میمندی» به خلعت وزارت او اشاره می‌کند:

روی دیوان او مزین گشت تا تو را خلعت وزارت داد

(ابوالحسن علی فرخی سیستانی، دیوان حکیم فرخی سیستانی، ص ۴۶).

۲۱. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل واژه «تیول». در کتاب تاریخ «تحولات اجتماعی» نیز به معمول بودن سیستم اقطاع در گذشته اشاره شده است (مرتضی راوندی، تاریخ تحولات اجتماعی، چ دوم، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸) ص ۵۴۲. «خاقانی» می‌گوید:
علی القطع نپذیرم اقطاع شاهان من و ترک اقطاع و پس انقطاعی

(افضل الدین خاقانی شروانی، دیوان خاقانی، ص ۴۴۰)

برگ بی‌برگی، همه اقطاع اوست فقر و خواریش، افتخارست و علوست

(همان، ۳/۴۵۱۹)

و) مجازات شاهان

هر گاه یکی از زبردستان شاه دچار خطایی می‌شدند و یا درصدد خیانت به او بر می‌آمدند، مجازات آنها حتمی بود. گاهی نیز در عین بی‌گناهی، مورد سوء ظن شاه واقع شده، شکنجه و تنبیه می‌شدند. روشهای مجازات مختلف بود و برخی از آنها بسیار وحشیانه که در ذیل به بعضی از این روشها اشاره می‌کنیم:

▪ به زندان افکندن

چاکرت شاه، جنایت می‌کند آن عرض زنجیر و زندان می‌شود

(همان، ۲/۹۸۰)

بر تو زندان، بر من آن زندان چو باغ عین مشغولی مرا گشته فراغ

(همان، ۲/۳۵۵۳)

▪ حبس در سیاه چال^{۲۲}

همچو زندانی چه^{۲۳} کاندر شبان خسبد و بیند به خواب او گلستان

... هیچ او حسرت خورد بر انتباه بر تن با سلسله در قعر چاه

(همان، ۲۶، ۵/۱۷۲۲)

▪ به دار آویختن

بس طناب اندر گلو و تاج دار بر وی انبوهی که اینک تاجدار

(همان، ۵/۴۱۶)

▪ تخته بند کردن

منظور از تخته بند کردن مجرمان، قرار دادن آنها میان دو تخته است، به طوری که نتوانند تکان بخورند و سپس آنها را با آره، دو پاره می‌کردند.^{۲۴}

غیر هفتاد و دو ملت کیش او تخت شاهان، تخته‌بندی پیش او

(همان، ۳/۴۷۲۱)

تخته بند است آنکش تختش خوانده‌ای صدر پنداری و بر در مانده‌ای

۲۲. سیاه چال : گودالی تاریک که گناهکاران را در آن نگاه دارند (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه «سیاه چال»).

۲۳. منظور از «چه»، در این بیت همان سیاه چال است.

۲۴. محمد معین، فرهنگ فارسی، چ هشتم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۱، ذیل واژه «تخته بند».

(همان، ۴/۶۶۱)

همچنین در مثنوی از انواع مختلف شکنجه‌هایی که از سوی پادشاهان و حکام آنها اعمال می‌شده، سخن به میان آمده است. برخی از این شکنجه‌ها عبارتند از:

▪ در غل و زنجیر نهادن

چاکرت شاها جنایت می‌کند
آن عرض، زنجیر و زندان می‌شود

(همان، ۲/۹۸۰)

بسته در زنجیر چون شادی کند
کسی اسیر حبس آزادی کند؟

(همان، ۱/۶۳۱)

▪ کتک زدن

گفت: دلک را سوی زندان برید
چاپلوس و زرق او را کم خرید
می‌زیندش چون دهل اشکم تهی
تا دهل وار او دهدمان آگهی

(همان، ۶/۲۵۷۲، ۷۳)

▪ به چهار میخ کشیدن

«نوعی شکنجه است؛ بدان سان که دست و پای کسی را از چهار جانب کشیده و هر یک را به میخی ببندند، خواه بر زمین، خواه بر دیوار».^{۲۵}

چهار میخ شه، ز رحمت دور نی
چار میخ حاسدی مغفور نی

(همان، ۴/۱۷۰۷)

می رهم زین چارمیخ چار شاخ
می جهم در مسرح جان، زین مناخ

(همان، ۶/۲۲۲)

چار وصف است این بشر را دل فشار
چار میخ عقل گشته زین چهار

(همان، ۵/۳۰)

(ز) تفریحات شاهان

▪ شکار

۲۵. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل واژه «چهار میخ».

در قرآن کریم این نوع شکنجه به «فرعون» نسبت داده شده است: «و فرعون ذی الاوتاد»: و فرعون صاحب میخها (فجر، آیه ۱۰). «خاقانی» نیز در دیوان خود به چهار میخ کردن اشاره دارد:

ببر طناب هوس پیش از آنکه ایامت
چهار میخ کند زیر خیمه خضرا

(افضل الدین خاقانی شروانی، دیوان خاقانی، ص ۸).

یکی از مهمترین تفریحات شاهان، شکار بوده است. آنها معمولاً همراه با خواص خویش به شکار می‌رفتند، چنانکه مولانا می‌گوید:

اتفاقاً شاه روزی شد سوار با خواص خویش، از بهر شکار

(همان، ۱/۳۷)

شاه بیرون رفت با آن سی امیر سوی صحرا و کهستان، صد گیر

(همان، ۶/۳۸۷)

و گاهی نیز همراه با لشکریان و سپاهیان به شکارهای بزرگی که جرگه^{۲۶} خوانده می‌شد، می‌رفتند. روشهای شکار شاهان نیز مختلف بوده است؛ اما با توجه به اینکه مولانا در مثنوی از میان این روشهای متنوع، تنها به شکار با پرندگان شکاری مثل باز اشاره کرده است، ما نیز در اینجا از بحث پیرامون انواع روشهای دیگر خودداری کرده، تنها به توضیح کوتاهی درباره شکار با باز اکتفا می‌کنیم:

پرورش باز شکاری و شکار با آن، از رسوم رایج در میان شاهان و خلفا بوده است.^{۲۷} آنان از میان بازها، بیشتر به باز سفید علاقه داشتند و آن را برای شکار می‌پسندیدند:

باز اسپیدم، شکارم شه کند عنکبوتی کی به گرد ما تند؟

(همان، ۲/۲۷۷۸)

این بازها با شاهان انس خاصی داشتند، به طوری که بر روی ساعد آنها می‌نشستند و مطیع و فرمانبردارشان بودند:

ساعد شه، مسکن این باز باد تا ابد بر خلق، این در باز باد

(همان، ۲/۹)

باز، دست شاه را کرده نوید از همه مردار، ببریده امید

(همان، ۱/۲۲۹۴)

وظیفه مربیان باز یا به اصطلاح «بازداران» در برقراری این انس و رابطه بسیار مهم بود. آنان سرِ باز را با پوششی کلاه مانند می‌پوشاندند و تنها گاهگاهی در حضور پادشاه این کلاه را بر می‌داشتند تا باز فقط شاه را ببیند، از دست او غذا بخورد و با او مأنوس گردد. مولانا این رسم را چنین بیان می‌کند:

سر کلاه چشم بند گوش بند که از او باز است مسکین و نژند

زان کله مر چشم بازان را سد است که همه میلش سوی جنس خود است

چون برید از جنس، با شه گشت یار برگشاید چشم او را بازدار

۲۶. شکار جرگه: شکاری که سلاطین با راندن شکاریان به محلی به عمل آورند، شکاری که حیوانات شکار را از هر سو به مرکز راندند تا بدانجا گرد شوند و شکار شاه یا امیر و ملترزمان و رکاب وی آسان گردد. (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه «جرگه»).

۲۷. صاحب «قابوسنامه» در مورد شکار پادشاهان به وسیله باز شکاری چنین می‌گوید: «پس اگر نخجیر باز کنی، پادشاهان از دو گونه کنند. ملوک خراسان به دست خود باز نپراندند و ملوک عراق را رسمی است که به دست خود پراندند و هر دو گونه رواست ... اما بازی را بیش یک بار میران که پادشاه را نشاید که باز دو بار پراند، یک بار بیران و نظاره همی کن اگر صید گیرد واگر نه، بازی دیگر بستان تا بازدار خود به طلب آن برود که مقصود پادشاه از نخجیر باید که تماشا بُود نه طلب طعمه» (عنصر المعالی کیکاووس ابن اسکندر، قابوسنامه، ص ۹۵).

(همان، ۳۸ - ۴/۳۳۳۶)

در موقع شکار، بازداران و میرشکاران طبل کوچکی را به صدا در می‌آوردند که به نام «طبل باز» شهرت داشت. طبل باز طبعی بود که وقتی باز را بر مرغان آبی سر می‌دادند، بر آن طبل می‌زدند تا مرغان ببا شنیدن صدای آن به پرواز درآیند و بازها که دارای چنگالهای قوی و ناخنهای بلندی بودند، به راحتی آنها را شکار کنند.^{۲۸}

مالک ملکم، نیم من طبل خوار طبل بازم می‌زند شه از کنار

(همان، ۱۱۶۸/۲)

▪ چوگان بازی

یکی دیگر از تفریحات و بازیهای مورد علاقه پادشاهان چوگان بازی بوده است. این بازی اختصاص به سلاطین یاد شده در مثنوی ندارد، بلکه در ادوار پیش از آفرینش مثنوی نیز رواج داشته است.^{۲۹} مولانا ارتباط بین شاهان و این بازی مفرح را چنین بیان می‌کند:

گوی آنگه راست و بی نقصان شود که ز زخم دست شه رقصان شود

(همان، ۳۱۴/۲)

▪ باده گساری

علاقه برخی از شاهان و امیران در روزگاران گذشته به شرابخواری تا آنجا بود که مجالس شرابخواری یکی از مهمترین تفریحات آنها به حساب می‌آمد.^{۳۰} شراب این مجالس که در خمهای شاهانه تهیه می‌شد، به دست ساقیان ماهروی و در جامهای زرین به میگساران تعارف می‌شد. جامهایی که گاه، نام و القاب شاه نیز بر روی آن نقش بسته، جلوه و زیباییش را چند برابر کرده بود:

خنب های^{۳۱} خسروانی پر ز می مایه برده از می لبهای وی

(همان، ۲۵۲۱/۵)

... ور ز مثقالی شوی افزون تو خام از تو سازد شه، یکی زرینه جام

پس بر او هم نام و هم القاب شده باشد و هم صورتش، ای وصل خواه

(همان، ۹۲، ۴/۳۲۹۱)

ح) برخی از خصوصیات شاهان در مثنوی

▪ استبداد

۲۸. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل واژه «طبل باز».

۲۹. صاحب «قابوسنامه» در این باره چنین می‌گوید: «بدان که بر اسب نشستن و به نخجیر رفتن و چوگان زدن کار محتشمان است خاصه به جوانی» (ابوالمعالی کیکاووس بن اسکندر، قابوسنامه، ص ۹۴).

۳۰. صاحب «قابوسنامه» نیز شرابخواری را در کنار شکار و به عنوان یکی از تفریحات به شاهان توصیه می‌کند «هفته هفت روز بود: دو روز به نخجیر و روزی دو سه به شراب خوردن مشغول باش و روزی دو به کدخدایی خویش مشغول گردد». (همان، ص ۹۴).

۳۱. خنب: خم، ظرفی باشد که آب و شراب و امثال آن را در آن کنند (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه «خنب»).

یکی از خصوصیات بارز شاهان، استبداد و خودکامگی است. اکثر شاهان در مثنوی نیز متأسفانه از این صفت برخوردارند که نمونه آشکار آن در حکایت «مات کردن دقلک، سید شاه ترمذ را» به چشم می‌خورد. در این داستان، شاه که از مات شدن در برابر دقلک خود و شه‌شه گفتن او بشدت ناراحت شده، با عصبانیت تمام مهره‌های شطرنج را بر سر آن بیچاره می‌کوبد:

گفت: شه‌شه، وان شه کبر آورش یک یک از شطرنج می‌زد بر سرش

(همان، ۵/۳۵۰۸)

دقلک که چنین رفتار مستبدانه‌ای را از شاه می‌بیند، در دست دوم هنگامی که دوباره پادشاه در شرف مات شدن است، به کنجی خزیده، چندین نمد و لحاف را بر خود می‌افکند و از آنجا در جواب پادشاه که جویای سبب این کار است، چنین می‌گوید:

گفت شه: هی هی چه کردی، چیست این؟ گفت: شه‌شه، شه‌شه، شه‌شه ای شاه گزین

(همان، ۵/۳۵۱۴)

و سپس با زبان حال، این خودکامگی را به شاه یادآوری می‌کند:

کی توان حق گفت جز زیر لحاف با تو ای خشم آور آتش سجاف؟

(همان، ۵/۳۵۱۵)

▪ تکبر

نخوتی دارند و کبری چون شهان چاکری خواهند از اهل جهان

(همان، ۳/۳۶۰۶)

▪ جاه طلبی

صد خورنده گنجد اندر گرد خوان دو ریاست جو نگنجد در جهان^{۳۲}
آن نخواهد کاین بود بر پشت خاک تا ملک بکشد پدر را ز اشتراک

(همان، ۱/۳۷۹۹)

▪ حرص

پادشاهان را خدا کشتی کند تا به حرص خویش، صفها بر زند
قصد شه آن نه که خلق ایمن شوند قصدش آنکه ملک گردد پای بند

(همان، ۹۴، ۶/۲۱۹۳)

▪ حسد

پادشاهان بین که لشکر می‌کشند از حسد، خویشان خود را می‌کشند

(همان، ۵/۱۲۰۲)

۳۲. سعدی نیز می‌گوید: «ده درویش، در گلیمی بخرسند و دو پادشاه، در اقلیمی نگنجد». (سعدی شیرازی، کلیات سعدی، ص ۴۰).

▪ **خشم**

خشم بر شاهان شه و ما را غلام خشم را هم بسته‌ام زیر لگام

(همان، ۱/۳۷۹۹)

▪ **خونریزی**

شد محمد آلپ الغ خوارزمشاه در قتال سبزواری پناه

(همان، ۵/۸۴۵)

▪ **دهن بین بودن**

پیش این شاهان همواره جان کنی بی خبر ایشان زغدر و روشنی
گفت غمّازی که بد گوید تو را ضایع آرد خدمت را سالها

(همان، ۴۷، ۵/۳۱۴۶)

▪ **زورگویی**

مر خلیفه مصر را غمّاز گفت که شه موصل به حوری گشت جفت
... پهلوانی را فرستاد آن زمان سوی موصل با سپاهی بس گران
که اگر ندهد به تو آن ماه را بر کن از بن، آن در و درگاه را

(همان، ۳۶، ۳۵، ۵/۳۸۳۱)

▪ **قساوت**

پور سلطان گر بر او خاین شود آن سرش از تن بدان باین شود

(همان، ۵/۳۱۵۶)

بحث و نتیجه گیری

شاهان یاد شده در مثنوی نیز مانند بقیه سلاطین دارای ابهت و شکوه خاصی بودند و کاخهای آنها که یادآور عظمت کوهها بود، چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌کرد. در ابیات زیر صحنه‌هایی از خزانه و حرمسرا و دهلیزهای کاخ شاهان خودنمایی می‌کند:

چینان صد رنگ از شه خواستند شه خزیند باز کرد تا آن ستند

(همان، ۱/۳۴۷۲)

چون گذشت آن مجلس و خوان کرم دست او بگرفت و برد اندر حرم

(همان، ۱/۱۰۱)

کس ندارد گوش در دهلیزها تا بپرسم زین کنیزک چیزها

(همان، ۱/۱۴۵)

تخت شاهان در مثنوی دارای گوییهایی زرّین و سیمین بود که به آن جلوه خاصی بخشیده بود. مولوی از این گویها با عنوان «ترنج تخت» یاد می‌کند:

گه ترنج تخت، بر سازیم از او گاه تاج فرقه‌های ملک جو

(همان، ۴/۱۰۰۱)

مولوی با وجود این همه تعریف و توصیف دربارها و کاخهای شاهان، هیچ گاه دلبسته جاه و مقام دنیوی نمی‌شود و ریاست و پادشاهی را امری زودگذر می‌داند و به این نکته اعتراف دارد که:

خطبه شاهان بگردد وان کی‌ا جز کی‌ا و خطبه‌های انبی‌ا

(همان، ۱/۲۳۷)

منابع

۱. قرآن مجید
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن. مقدمه. (۱۳۶۶). ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ پنجم، تهران: علمی فرهنگی.
۳. استعلامی، محمد. شرح مثنوی معنوی. (۱۳۶۹). چاپ دوم، تهران: زوار.
۴. پادشاه (شاد)، محمد. فرهنگ آندراج. (۱۳۳۶). به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام.
۵. جوینی، عظاملک/ تاریخ جهانگشای جوینی. (۱۳۳۰). تصحیح علامه قزوینی، چاپ دوم، تهران: بامداد.
۶. خاقانی شروانی، افضل الدین. دیوان. (۱۳۵۷). به کوشش سید ضیاء الدین سجادی، چاپ دوم، تهران: زوار.
۷. راوندی، مرتضی. تاریخ تحولات اجتماعی. (۱۳۵۸). چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
۸. زیدان، جرجی. تاریخ تمدن اسلام. (۱۳۶۹). ترجمه علی جواهر کلام، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
۹. سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین. کلیات سعدی. (۱۳۵۶). به اهتمام محمد علی فروغی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۱۰. سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه. (۱۳۶۸). تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. صابی، هلال بن محسن. رسوم دارالخلافه. (۱۳۴۶). تصحیح میخائیل عوّد، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۲. دهخدا، علی اکبر. لغت نامه. (۱۳۷۳). تهران: دانشگاه تهران.
۱۳. فرخی سیستانی، علی. دیوان حکیم فرخی سیستانی. (۱۳۷۳). به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، تهران: زوار.

۱۴. راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران. (۱۳۶۷). چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۱۵. معین، محمد. فرهنگ فارسی. (۱۳۷۱). چاپ هشتم، تهران: امیر کبیر.
۱۶. منوچهری دامغانی. دیوان منوچهری. (۱۳۶۳). به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ پنجم، تهران: زوار.
۱۷. نظام الملک، خواجه حسن بن علی. سیاستنامه «سیرالملوک». (۱۳۲۰). به تصحیح عباس اقبال، تهران: وزارت فرهنگ.
۱۸. نفیسی (ناظم الاطباء)، علی اکبر. فرهنگ نفیسی. (۱۳۵۵). تهران: خیام.
۱۹. وشمگیر، عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر. قابوسنامه. (۱۳۶۴). به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی